

ستاره شدم

مادر ، ببخش بر من زیشت بی وداع رفتم
بی روشنائی مشعل این بار تا انتها رفتم
جلادان سراپایم رنگین کردند با خونم
تو می پرسی ای مادر که من آنجا چرا رفتم
در آنجائی که دم و دعایش کذب و ریاء بود
تاکنم روشن خرافات را برملاء رفتم
ندانستم در آنجا برایم چیده اند دامی
شدم غافل ز تذویر و نیرنگ و ریاء رفتم
تعویذگران فریاد کردند دختر سوختاندست قرآن
من در آن " مقبره " ، بی هیچ پشت و پناه رفتم
دیو و دد با چنگ و چنگال کردند صورتم پر خون
ندانستم ، با پای خویش به دام بلاء رفتم
ز هرسو آماج سنگ، چوب و مش و لگد گشتم
بالا کردم دستِ طلب ، بسوی خدا رفتم
نگرفت دستم ، خدائی که پرستیدمش قرن ها
به آگاهی رسیدم ، زبند دین رها رفتم
جسم غرقه در خونم میان آتش افگندند
شعله و دود گردیدم به سوی هوا رفتم
" نابود " کردند جسمم ؛ لیک نامم ورد زبانها شد
نگشتم محو ، ستاره شدم سوی فضاء رفتم